Contents

[استصحاب عدم ازلی 1](#_Toc119004848)

[مناقشه مرحوم نایینی در حجیت استصحاب عدم ازلی 1](#_Toc119004849)

[مناقشات مرحوم امام در حجیت استصحاب عدم ازلی 1](#_Toc119004850)

[بررسی مناقشات مرحوم امام در حجیت استصحاب عدم ازلی 2](#_Toc119004851)

[مناقشات آقای زنجانی در استصحاب عدم ازلی 4](#_Toc119004852)

[بررسی مناقشات آقای شبیری در حجیت استصحاب عدم ازلی 6](#_Toc119004853)

[مناقشه مرحوم روحانی در حجیت استصحاب عدم ازلی 6](#_Toc119004854)

[بررسی مناقشه مرحوم روحانی در حجیت استصحاب عدم ازلی 6](#_Toc119004855)

## استصحاب عدم ازلی

### مناقشه مرحوم نایینی در حجیت استصحاب عدم ازلی

مرحوم نایینی در ضمن سه مقدمه اثبات کردند که استصحاب عدم ازلی جاری نیست.

عمده مقدمه ایشان همان مقدمه دوم می باشد که عبارت است از این که «اکرم کل عالم» بعد از ورود مخصص«لاتکرم الاموی» کشف می شود که مقید است به لیس ناقصه و تقابل بین لیس ناقصه و کان ناقصه تقابل ملکه و عدم ملکه می باشد که قبل از وجود موضوع هیچکدام صادق نیستند و لذا لیس ناقصه حالت سابقه متیقنه ندارد چون اصل خطاب«این عالم قبل از وجودش اموی نبود» غلط است لذا استصحاب عدم ازلی جاری نمی شود.[[1]](#footnote-1)

### مناقشات مرحوم امام در حجیت استصحاب عدم ازلی

مرحوم امامفرمودند: بعد از ورود خاص کشف می شود که موضوع عام مقید است و در این که مقید به چه چیزی است چند احتمال وجود دارد:

1. مقید می شود به موجبه معدوله یعنی «یجب اکرام العالم اللاموی»یا«یجب اکرام العالم غیر الاموی».
2. مقید می شود به موجبه سالبة المحمول یعنی «العالم الذی لایکون امویا یجب اکرامه».
3. سالبه محصله به انتفاء موضوع.
4. سالبه محصله به نحو اعم(از انتفاء موضوع یا انتفاء محمول)

سالبه محصله به انتفاء موضوع یا به نحو اعم نمی تواند قید موضوع حکم قرار گیرد و معقول نیست گفته شود « المرأة التی لم توجد تندّم(تحیض) الی خمسین سنة الا ان تکون امرأة من قریش» بلکه موضوع حکم حیض شدن باید مرأة موجوده باشد. بنابراین موضوع عام باید به یکی از دو صورت اول مقید شود و طبق هر کدام از آن دو صورت یک وصفی برای عالم اثبات می شود یعنی عالمی که متصف است به این که «لااموی» و «غیر اموی» است و یا متصف است به این که اموی نیست و استصحاب به نحو سالبه محصله به انتفاء موضوع اگر بخواهد اثبات کند اتصاف این عالم را به این که اموی نیست یا غیر اموی است اصل مثبت می باشد.

و لذا حتی در «اکرم کل عالم» که مخصص آن «لاتکرم العالم الفاسق» است جریان استصحاب عدم فسق مشروط است به این که احراز شود این شخص در زمانی که عالم بود فاسق نبود و الا استصحاب عدم فاسق بودن قبل از عالم شدن برای اثبات فاسق نبودن این عالم اصل مثبت است چون بعد از تخصیص موضوع حکم «العالم الذی لیس بفاسق» خواهد بود یعنی «عالمی که متصف است به این که فاسق نیست».

ایشان در ادامه می فرمایند: بر فرض که قید عالم، سالبه محصله باشد نه موجبه معدوله، ولی با این وجود نیز قید موضوع سالبه محصله به انتفاء محمول است وقتی گفته می شود «عالم لیس بفاسق یجب اکرامه» «عالم لیس باموی یجب اکرامه»سالبه به انتفاء محمول می باشد و در موضوع آن فرض وجود شده است در حالی که آن چیزی که حالت سابقه متیقنه قرار می گیرد سالبه به انتفاء موضوع یا سالبه به نحو اعم است و این اصل مثبت است.

بنابراین استصحاب عدم ازلی جاری نیست.[[2]](#footnote-2)

### بررسی مناقشات مرحوم امام در حجیت استصحاب عدم ازلی

این کلام ایشان تمام نیست چون:

اولا: احتمال این که قید عام، موجبه معدوله یعنی «العالم اللااموی یا غیر الاموی» باشد انصافا خلاف ظاهر است و نیاز به یک مئونه زائد دارد، وقتی مولی در یک خطاب می گوید:«اکرم کل عالم» و در خطاب دیگر می گوید«لاتکرم العالم الاموی»عرف از آن استظهار سالبه محصله می کند یعنی مراد«اکرام کن عالمی را که اموی نیست» می باشد خصوصا اگر مخصص متصل باشد مثل«‌کل امرأة تحیض الی خمسین سنة الا ان تکون امرأة من قریش» که استظهار عرف از آن این است که« کل امرأة لیست امرأة من قریش تحیض الی خمسین سنة».

ثانیا: این اشکال که قید موضوع عام یا موجبه معدوله یا سالبه محصله است فقط در بحث تخصیص عام مطرح می شود ولی در مواردی که غرض از جریان استصحاب عدم ازلی نفی موضوع حکم خاص باشد این اشکال وارد نخواهد بود مثلا گفته می شود « هذا لم یکن دما حینما لم یکن موجودا» و بعد از وجودش «عدم کونه دما» را استصحاب می کنیم و اثر شرعی دم بودن یعنی نجاست آن را نفی می کنیم البته در این مورد آن اشکال که گفتند«هذا لم یکن دما» غلط و کذب است مطرح می شود ولی ما از آن اشکال قبلا جواب دادیم و گفتیم چنین قضیه ای صحیح است.

ثالثا: این که ایشان گفتند: «مفاد«اکرم کل عالم لیس بفاسق» و حتی «اکرم العالم الذی لیس بفاسق»جمله ی وصفیه یعنی«اکرم کل عالم متصف بانه لیس بفاسق» می باشد» تمام نیست چون همانطور که شهید صدر فرمودند «الذی» و امثال آن عرفا ظهور در اخذ یک حیثیت زائد در موضوع حکم ندارد بلکه آن فقط برای ترکیب بین مفردات یک جمله است و لذا عرف از آن جمله ی وصفیه استفاده نمی کند بلکه استظهار عرف از آن این است که موضوع انسانی است که عالم باشد و فاسق نباشد و اما علاوه بر آن احراز«اتصاف العالم بما هو عالم بانه لیس فاسق» از آن استفاده نمی شود.

البته این اشکال ایشان که سالبه محصله که قید موضوع است سالبه به انتفاء محمول است و آن چیزی که حالت سابقه دارد سالبه به انتفاء موضوع و یا سالبه محصله بالمعنی الاعم است(که لازمه ی آن عدم اتحاد قضیه ی متیقنه و قضیه ی مشکوکه می باشد) اشکال قابل توجهی است و بازگشت آن به فهم رابطه ی بین قضیه ی سالبه محصله به انتفاء محمول با سالبه محصله به انتفاء موضوع یا بالمعنی الاعم می باشد که اگر رابطه ی بین آن ها عرفا تباین باشد و قضیه ی سالبه به انتفاء محمول یک قضیه ی بسیطه در مقابل قضیه ی سالبه به انتفاء موضوع و در مقابل قضیه ی سالبه بالمعنی الاعم باشد اشکال اصل مثبت وارد و اگر سالبه محصله به انتفاء موضوع همان سالبه محصله به انتفاء محمول باشد وتفاوت آن ها فقط در اخذ وجود موضوع در کنار سالبه محصله و عدم اخذ آن باشد که در صورت اول سالبه به انتفاء محمول و در صورت دوم سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود نه این که ذات قضیه متباین باشد مثل این که یک مرد قبل از فرزند داشتن به او «مرد بی فرزند» گفته می شود و بعد از فرزند دار شدن به او «مرد با فرزند» ولی عنوان و مفهوم «مرد» تفاوت پیدا نکرد بر عکس مفهوم پدر که مفهومی بسیط است و لذا باید بحث شود که سالبه به انتفاء محمول مثل مفهوم پدر عنوان بسیط است و یا مقل مفهوم مرد فرزنددار عنوان مرکب می باشد یعنی عرفا قضیه ی «این شخص هنگامی که نبود سفید نبود» و قضیه ی«این شخص الان که هست سفید نیست» یک قضیه هستند منتهی یک بار وجود موضوع به آن ضمیمه شده و یک بار عدم وجود موضوع به آن ضمیمه شده است و یا دو قضیه متباین هستند ولو عدم تکوینا دو نحو نیست و «عدم کون هذا الانسان ابیض» تکوینا استمرار همان عدم سابق است منتهی بحث در یک انتزاع عرفیه و قضیه ی عرفیه است.

منکرین استصحاب عدم ازلی مثل مرحوم بروجردی[[3]](#footnote-3)قائل به دو قضیه متباین بودن آن دو و مثبتین استصحاب عدم ازلی مثل مرحوم خویی قائل به عدم تباین آن دو هستند، در صورت تباین آن دو استصحاب سالبه محصله به انتفاء موضوع و یا بالمعنی الاعم برای اثبات سالبه محصله به انتفاء محمول اصل مثبت خواهد بود.

### مناقشات آقای زنجانی در استصحاب عدم ازلی

آقای شبیری می فرمایند: استصحاب عدم ازلی چند اشکال دارد:

«- اشكال اول: شما در استصحاب، اتحاد موضوع را در قضيۀ متيقنه و قضيۀ مشكوكه لازم مى‌دانيد و مرجع و تشخيص اين اتحاد را نيز عرف مى‌دانيد، به نظر ما استصحاب عدم ازلى عرفى نيست. اگر شما بگوييد آتش نمى‌سوزاند، عرف مى‌گويد اين سخن دروغ است. شما نمى‌توانيد به عرف بگوييد آتش قبل أن يوجد نمى‌سوزاند و ماهيت سوزانندگى را هم نداشت، چون اين نكته مورد توجه عرف نيست. يا اگر سنگى از ابتدا سفيد باشد و كسى بگويد سفيد نيست، چون توجه به سفيد نبودن قبل از خلقت نمى‌شود، عرف آن سخن را نمى‌پذيرد. پس، استصحاب عدم ازلى‌ مورد توجه عرف نيست و نمى‌توان چنين امورى را در فقه پياده كرد. مرحوم آقاى بروجردى (ره) نيز نظرشان همين بود.

- اشكال دوم: در استصحاب، علاوه بر اينكه اتحاد موضوع در قضيۀ متيقنه و قضيه مشكوكه لازم است، اتحاد محمول نيز لازم است. عرف همانطور كه موضوع را متحد مى‌داند، بايد محمول را هم متحد بداند. اگر فردى زائل شود و فرد ديگرى جايگزين آن گردد، جريان استصحاب در چنين مواردى مبتنى بر جريان استصحاب كلى قسم ثالث است كه معمولًا آقايان جارى نمى‌دانند. در مسئلۀ جارى، عدم شى‌ء به عدم موضوع با عدم شى‌ء به عدم محمول، در نظر عرف دو عدم است گوئى عدمى زائل شده و عدم ديگرى احتمالًا جايگزين آن شده است. پس، استصحاب عدم ازلى چون از نظر عرف، عدم‌ها با هم متفاوت است و مبتنى بر جريان استصحاب كلى قسم ثالث است، و ما هم آن را جارى نمى‌دانيم، با اشكال روبرو است.»[[4]](#footnote-4)

توضیح مصداق استصحاب کلی قسم ثالث بودن استصحاب عدم ازلی:سالبه محصله بالمعنی الاعم یعنی جامع «عدم کونه أبیض» جامع بین فرد متیقن الارتفاع یعنی سالبه محصله به انتفاء موضوع«عدم کونه أبیض قبل وجوده» و بین فرد مشکوک الحدوث یعنی سالبه محصله به انتفاء محمول«عدم کونه أبیض بعد وجوده» می باشد و استصحاب آن استصحاب کلی قسم ثالث می باشد.

اشکال سوم: استصحاب عدم ازلی بر فرض که اشکال فنی نداشته باشد، ولی مغفول عنه عرف می باشد لذا عرف آن را از خطاب«لاتنقض الیقین بالشک» استظهار نمی کند، چون مراد از عرف، عرف ساذج و کوچه و بازاری می باشد نه عرفی که با بحث های فنی بخواهید او را قانع کنید تا بعد از دقت و توجه و تعلم متوجه این استصحاب شود ولی بدوا آن را متوجه نمی شود.[[5]](#footnote-5)

لذا ایشان قائل به عدم اعتبار استصحاب عدم ازلی شدند خصوصا با مبنایی که جدیدا در استظهارات قائل شدند که باید عرف وثوق پیدا کند که مراد متکلم همین مطلب است و لذا در خیلی از استظهارات قبلی خود تردید کردند مثلا در شمول «کتب علیکم الصیام» نسبت به مناطقی که ساعات روز در آن ها بیش از حد متعارف است مثل سوئد که 22ساعت در تابستان روز است، تردید می کنند چون معلوم نیست که عرف از این خطاب استظهار کند که نظر شارع نسبت به این مورد غیر متعارف توسعه دارد لذا ایشان قائل به انصراف دلیل وجوب صوم از این موارد شده اند (نه این که دلیل را شامل این مناطق بدانند و با تمسک به لاحرج آن را مقید نمایند)[[6]](#footnote-6).

بعضی می گویند: در این مناطق باید ساعات کشورهای متعارف را حساب کنند و براساس آن عمل کنند.

این بیان صحیح نیست چون لازمه ی آن این است که گفته شود افراد قوی هیکلی که صورتشان چند برابر انسان های متعارف است هنگام وضوء به اندازه انسان های متعارف صورت خود را بشویند یعنی شستن مقدار کمی از صورت او که به اندازه ی صورت های متعارف است مجزی است و همچنین در همان مناطقی که در زمسان روز 2 ساعت است مقداری از شب را نیز روزه باشند در حالی که کسی قائل به این حرف نمی شود.

### بررسی مناقشات آقای شبیری در حجیت استصحاب عدم ازلی

بررسی اشکال اول

قضیه ی«آتش قبل از وجودش نمی سوزاند.» غلط نیست بلکه توضیح واضحات است چون این که آتش قبل از وجودش نمی سازند توضیح واضحات است و لذا این که گفته شود عرف قضایا را منصرف به سالبه به انتفاء محمول می داند صحیح است ولی این به معنای غلط بودن سالبه به انتفاء موضوع نمی باشد.

لذا اشکال اول وارد نیست و عمده اشکال دوم و سوم ایشان است که ان شاء الله در جلسه بعد بررسی آن ها را می کنیم.

### مناقشه مرحوم روحانی در حجیت استصحاب عدم ازلی

مرحوم روحانی فرمودند: موضوع «اکرم کل عالم» بعد از ورود «لاتکرم العالم الاموی» کشف می شود که «اکرم العالم الذی لیس باموی» می باشد یعنی به نحو نعتیة و اتصاف اخذ شده است.[[7]](#footnote-7)

### بررسی مناقشه مرحوم روحانی در حجیت استصحاب عدم ازلی

بر فرض که کشف شود «اکرم کل عالم لیس باموی» می باشد و این نعت نیز باشد ولی نقیض اموی نعت می باشد که «لیس باموی» است نه «لااموی» و «لیس باموی» نیز عرفا به معنای سلب الاتصاف است نه اتصاف به سلب و عرف از این جمله ها اتصاف به سلب را استظهار نمی کند.

1. اجود التقریرات، النایینی محمد حسین، ج2، ص464. [↑](#footnote-ref-1)
2. مناهج الوصول إلی علم الاصول، امام خمینی، روح الله، ج2، ص264. [↑](#footnote-ref-2)
3. نهایه الاصول، بروجردی، محمد حسین، ص337. [↑](#footnote-ref-3)
4. کتاب نکاح(زنجانی)، زنجانی، سید موسی، ج3، ص1001-1002 [↑](#footnote-ref-4)
5. کتاب النکاح(زنجانی)، زنجانی، سید موسی، ج7، ص 207.(آقای بروجردی نیز قائل به انصراف ادله ی استصحاب از این فرض هستند.(نهایه الاصول، بروجردی، حسین، ص337) [↑](#footnote-ref-5)
6. مقرر: چون در صورت حرج همه قائل به عدم وجوب هستند [↑](#footnote-ref-6)
7. - منتقى الاصول، روحانی، محمد، ج3ص370. [↑](#footnote-ref-7)